

ایران در آستانه نظم نوین جهانی

جهان در حال تغییر است و این بار تغییر فقط در جابه‌جایی یک قدرت با قدرتی دیگر خلاصه نمی‌شود؛ نظم پس از جنگ جهانی دوم و بویژه نظم نسبتاً تک قطبی پس از فروپاشی شوروی در حال فرسایش است، اتحادهای قدیمی دیگر همان استحکام گذشته را ندارند، چین، هند و قدرتهای میانی وزن بیشتری پیدا کرده‌اند، اروپا از وابستگی‌های راهبردی خود نگرانتر شده و حتی نهادهای بین‌المللی از جهانی سخن می‌گویند که روزبه‌روز چندقطبی‌تر، پراکنده‌تر و رقابتی‌تر می‌شود.

ممکن است سیاست‌های دونالد ترامپ این روند را شتاب داده باشد، ممکن است بخشی از متحدان آمریکا نسبت به قابلیت اتکای همیشگی به واشنگتن تردید بیشتری پیدا کرده باشند و ممکن است هژمونی آمریکا نسبت به دهه‌های گذشته فرسوده‌تر شود، اما برای ما ایرانیان مسئله اصلی این نیست که آمریکا چه زمانی یک پله پایین‌تر می‌آید یا چین چه زمانی یک پله بالاتر می‌رود. مسئله واقعی این است: ایران در جهانی که دیگر یک مرکز فرماندهی ندارد، چه جایگاهی خواهد داشت؟

اگر دوباره تمام انرژی فکری خود را صرف این کنیم که آمریکا ضعیف شد یا نشد، چین قدرتمند شد یا نشد، روسیه چه کرد و اروپا چه خواهد کرد، باز هم ممکن است اصل موضوع را فراموش کنیم: ما باید پیش از آنکه دیگران درباره جای ایران تصمیم بگیرند، خودمان بدانیم ایران چه می‌خواهد و بر سر چه چیزهایی حاضر نیست معامله کند.

نخستین اصل، استقلال است؛ نه استقلال به معنای انزوا، دشمنی دائمی یا بریدن از جهان، بلکه استقلال به معنای حق تصمیم‌گیری نهایی. کشوری مستقل است که بتواند با آمریکا، چین، روسیه، اروپا و همسایگانش رابطه داشته باشد، اما هیچ‌یک از آنها نتوانند تعیین کنند ایران چگونه زندگی کند، چه نظامی داشته باشد یا چه سیاستی را دنبال کند.

اما استقلال بدون ستون دوم، یعنی تمامیت ارضی، معنایی ندارد. ایران پیش از آنکه جمهوری یا سلطنت باشد، پیش از آنکه چپ یا راست باشد و پیش از آنکه این حکومت یا حکومت دیگری بر آن فرمان براند، یک سرزمین تاریخی و یک واحد سیاسی است. مرزهای ایران نباید ابزار رقابت جناحی، معاملهٔ اپوزیسیون با قدرت خارجی یا اهرم فشار حکومت برای حذف مخالفان شود. هیچ نیروی سیاسی حق ندارد برای شکست رقیب داخلی، حتی یک وجب از آیندهٔ سرزمینی ایران را وارد معامله کند. تمامیت ارضی، مسئله‌ای حزبی نیست؛ خط قرمز مشترک ملت است. اگر دربارهٔ همه‌چیز اختلاف داشته باشیم، اما بر سر بقای کشور توافق نداشته باشیم، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند که درون آن دربارهٔ آزادی، عدالت یا دموکراسی اختلاف کنیم.

در جهانی چندقطبی‌تر، این موضوع اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، زیرا هرچه رقابت قدرتهای بزرگ شدیدتر شود، کشورهای گرفتار شکاف داخلی بیشتر به میدان نفوذ، تجزیهٔ منافع و بازی ژئوپلیتیک تبدیل می‌شوند. تاریخ بارها نشان داده که قدرتهای خارجی شکاف‌هایی را که خود جوامع باز گذاشته‌اند، به فرصت تبدیل می‌کنند. بنابراین دفاع از تمامیت ارضی فقط وظیفهٔ ارتش نیست؛ محصول اعتماد ملی، مشروعیت سیاسی و احساس تعلق شهروندان نیز هست.

کشوری که بخشی از مردمش احساس کنند در خانه خود شهروند درجه دوم‌اند، دیر یا زود از درون آسیب‌پذیر می‌شود. به همین دلیل، تمامیت ارضی را نمی‌توان با اجبار فرهنگی یا سرکوب قومی حفظ کرد. درست برعکس، وحدت ملی زمانی پایدار می‌شود که کرد، ترک، بلوچ، عرب، فارس، مذهبی و غیرمذهبی احساس کنند این کشور به همان اندازه متعلق به آنهاست. دفاع از ایران زمانی معنا دارد که ایرانی نیز احساس کند ایران از او دفاع می‌کند.

اصل سوم، عدالت اجتماعی است. کشوری که در آن شکاف طبقاتی گسترده شود، جوان امیدی به آینده نداشته باشد و فقر و تبعیض به تجربه روزمره بدل شوند، از درون قدرت ملی خود را می‌خورد. عدالت اجتماعی فقط یک خواسته اخلاقی نیست؛ بخشی از امنیت ملی است.

اصل چهارم، آزادی فردی و فرهنگی است. هیچ جامعه مدرنی نمی‌تواند با اجبار سبک زندگی، عقیده، دین، زبان یا هویت فرهنگی به ثبات پایدار برسد. وحدت ملی با یکسان‌کردن مردم ساخته نمی‌شود؛ با پذیرفتن تفاوت در چارچوب یک خانه مشترک ساخته می‌شود. اما شاید بنیادی‌ترین اصل این باشد که ما ایرانیان سرانجام بر یک قاعده ساده توافق کنیم: هیچ انسانی نباید صرفاً به خاطر عقیده سیاسی خود زندانی، حذف یا از حقوق شهروندی محروم شود. اگر نتوانیم بر همین اصل ساده توافق کنیم، هر تغییر سیاسی فقط جابه‌جایی صاحبان قدرت خواهد بود. امروز یک گروه زندانبان است، فردا گروهی دیگر؛ امروز یک اندیشه ممنوع است، فردا اندیشه‌ای دیگر. دموکراسی از همین‌جا آغاز می‌شود، نه از صندوق رأی. از اینجا که من حق تو را برای مخالفت با خودم به رسمیت بشناسم. و درست در همین نقطه است که **آشتی ملی** از یک شعار اخلاقی به یک ضرورت تاریخی تبدیل می‌شود. ایران آینده بدون آشتی ملی ساخته نمی‌شود. آشتی ملی به معنای فراموش کردن ظلم یا پاک کردن مسئولیت‌ها نیست؛ جرم باید بررسی شود، حقیقت باید روشن شود و قربانی باید دیده شود، اما جامعه باید بتواند میان عدالت و انتقام فرق بگذارد.

اگر هر تغییر سیاسی با پاکسازی تازه‌ای آغاز شود، فقط شکل استبداد تغییر کرده است. اگر هر پیروزی سیاسی با حذف شکست‌خورده همراه باشد، بذر بحران بعدی همان روز کاشته شده است. آشتی ملی یعنی سلطنت‌طلب، جمهوری‌خواه، مذهبی، سکولار، چپ، راست و همه گروه‌های قومی و فرهنگی بتوانند برای دیدگاه خود فعالیت کنند، بدون اینکه کسی از پیش خود را مالک ایران بداند. ایران ملک حکومت نیست. ملک اپوزیسیون نیست. ملک یک قوم یا یک ایدئولوژی نیست. ایران متعلق به همه ایرانیان است.

در نظم جهانی آینده، قدرت فقط با موشک، نفت یا جمعیت سنجیده نخواهد شد؛ انسجام داخلی، فناوری، اقتصاد، سرمایه انسانی، توان تصمیم‌گیری مستقل و اعتماد مردم به کشورشان نیز تعیین‌کننده خواهد بود. حتی امروز نیز قدرتهای میانی در حال تلاش برای کاهش آسیب‌پذیری در انرژی، فناوری و امنیت‌اند و اروپا آشکارا به دنبال افزایش کنترل و استقلال راهبردی خود در برخی حوزه‌هاست.

ایران اگر بخواهد در چنین جهانی «سری در میان سرها» داشته باشد، باید پیش از هر چیز خودش را از درون منسجم کند. نه با سرکوب. نه با حذف. نه با شعار. بلکه با یک توافق حداقلی ملی: استقلال. تمامیت ارضی. عدالت اجتماعی. آزادی فردی و فرهنگی. برابری شهروندی. و ممنوعیت حذف انسان به دلیل عقیده سیاسی.

اگر بر این اصول توافق کنیم، بعد می‌توانیم بر سر صد مسئله دیگر اختلاف داشته باشیم. حتی باید اختلاف داشته باشیم؛ اختلاف بخشی از سیاست است. اما باید خانه‌ای باقی بماند که بتوان در آن اختلاف کرد. و شاید مهمترین مسئله ایران در آستانه نظم جهانی تازه همین باشد: پیش از آنکه دیگران برای ما آینده بسازند، باید خودمان بر سر حفظ ایران و قواعد زندگی مشترک در آن توافق کنیم.

زیرا در جهانی که قدرتها دوباره در حال تقسیم نفوذند، کشوری که از درون شکسته باشد، دیر یا زود روی میز دیگران قرار می‌گیرد. اما کشوری که مردمش بر سر استقلال، تمامیت ارضی و حق یکدیگر برای زندگی آزاد توافق کرده باشند، دیگر به‌آسانی موضوع تصمیم دیگران نخواهد شد. ایران آینده، پیش از آنکه به قدرت خارجی نیاز داشته باشد، به آشتی با خودش نیاز دارد.

مهدی روسفید - برلن

28.09.2026